



لذت فهم انسان

نگاهی به مجموعه «مهمونی» از منظر روان‌شناسی

بهنام شریفی

برنامه «مهمونی» پس از گذشت یازده قسمت توانسته مخاطبان زیادی را جذب کند. باید به این نکته توجه کنیم که «حمید جبلی» بزرگ و عروسک‌های خاطره‌ساز گذشته به خاطر رایت تلویزیونی حضور ندارند.

در همه برنامه‌ها و آثار ایرج طهماسب ردپایی از آموزش، توجه به مسائل روان و جلوه‌هایی از ابعاد جامعه‌شناسانه دیده می‌شوند. این نوشته در پی این است که علل توفیق مجموعه تازه آقای طهماسب را از منظر روان‌شناسی بکاود. اولین نکته، هوش و به روز بودن این برنامه و شناختش از شرایط اجتماعی و حالت‌های روانی بچه‌های نسل دهه ۹۰ ایرانی است. اگر بچه‌های دهه شصت در ترکیبی از اطاعت و سرکشی و افتادن در دام تقلید از نسل‌های قبل از خود بود، نسل دهه ۹۰ کودکان ایرانی چنین ویژگی‌هایی ندارد. در بین آن‌ها احترام گذاشتن به نسل‌های قبل از خود چندان محلی از اعراب ندارد. این نسل از چهار طرف تحت نفوذ مدیا و جهان بی‌کران اطلاعاتی امروز است. آن‌ها با فشار چند دکمه می‌توانند به جهان‌های مختلفی کانکت شوند. پس شکل نصیحت‌گری‌ها (همراه با چاشنی شیطنت) برنامه‌های پیشین جواب نخواهند داد. این نگاه را می‌توانیم در کاراکتر «بچه» پیدا کنیم. کودک کاری که احترام برایش تعریف نشده است و با این وجود احساسات بسیار ریقی دارد. او در کسری از ثانیه می‌تواند با نمایش‌گری همه را فریب دهد و اما تشنه محبت و دیده شدن است. کافی است گیرهای دهه نودی «یوتیوب» را رصد کنیم تا این میل به دیده شدن و نمایش‌گری‌هایشان بر ایمان ملموس شود. از طرفی بچه‌های حالا بزرگ‌شده دهه‌های شصت و هفتاد در گذر سال‌های آن شور و شیطنت سرکوب‌شده را در قالب این عروسک‌ها پیدا می‌کنند.

طهماسب حتی به کاراکتر خودش هم رحم نمی‌کند. او در «مهمونی» از مقام دانای کل کلافه از شیطنت‌های عروسک‌ها به باوری بزرگسال بدل شده، حتی شیطنت می‌کند و سر به سر شاگرد آسپز می‌گذارد. هنرمند کهنه‌کار سرگرمی‌سازی‌اش را در اولویت گذاشته و در لایه‌های زیرین حرف‌هایش را هم می‌زند. آقای مجری یک معلم امروزی با ذهنی باز و روانی پذیراست. توصیه‌های اخلاقی‌اش پابرجا هستند؛ اما می‌داند دوران تک‌صدایی به پایان رسیده.

طهماسب با طرح سؤال‌های هوشمندانه و هدف‌دار مهمان‌ها را با کودک درون‌شان روبه‌رو می‌کند. در نهایت ادب آن‌ها را وارد چالش می‌کند و مانند یک روان‌کاو تسهیل‌گر در حکم یک راهنما سکوت می‌کند تا مهمان از

حس‌هایش بگوید. جامعه ایرانی به تبع شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی - سیاسی دچار معضلات روانی جدی است. طبق اعلام رسمی وزارت بهداشت یک چهارم ایرانی‌ها حداقل از یک عارضه روانی رنج می‌برند. جامعه‌ای که دچار یک بی‌حسی دائمی است، خشم‌هایش تبدیل به افسردگی جمعی شده، شادی کردن را بلد نیست و حتی شکل صحیح تعجب کردن و به خصوص سوگواری کردن را بلد نیست.

سؤال‌های هوشمندانه برنامه همراه با موسیقی ملل و نمایش‌ها ما را با سرچشمه‌های شادی‌های از دست‌رفته روبه‌رو می‌کند. این که مهمان‌ها در بخشی از برنامه از تصورات خود می‌گویند و لحظه‌های دلپذیرشان را با تداعی آزاد تجسم می‌کنند، یک جور کاتارسیس و حال‌خوش‌درونی‌رادر آن‌ها و بیننده به وجود می‌آورند. طهماسب توانسته همه این نکات را در لوای یک برنامه صمیمی مطرح کند.

به یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل توفیق برنامه توجه کنیم: شخصیت پردازی عروسکی.

بچه در صدر محبوبیت عروسک‌های این برنامه است. از طرفی با رفتارهای یکی از آرکی‌تایپ‌های غالب جامعه ایرانی (پرسفون‌تایپ) و توجه منفی و مهرطلبی رفتارهایی نمایشی دارد و از طرفی دیگر کودک درونش به شدت آسیب دیده و در مقابل محبت و جدیت گارد شدید می‌گیرد. او به راحتی دروغ می‌گوید تا اهداف خود را پیش‌برد (پرسفون‌خام)، فکر می‌کند همه باید تابع نظرش باشند و به سرعت با شخصیت‌ها و موقعیت‌ها رنگ عوض می‌کند. نکته جالب و رئالیستی کودک کار بودن اوست. در نتیجه بسیاری از مهمان‌ها را نمی‌شناسد و با آنها رفتاری تهاجمی دارد. رودرویی او با مهمان‌ها برخلاف سنت همیشگی ایرانی‌ها و برنامه‌های گذشته طهماسب است. انگار او کودک درون زخمی همه ما را حمل می‌کند. بسیاری از ما دوست داریم شوق درونی‌مان دیده شود و اما راه ابراز آن را بلد نیستیم. درگیری‌های زیادی با بخش والد و بالغ درونی‌مان داریم. در فرآیند جامعه‌پذیری، انسان‌های متعادل کسانی هستند که بتوانند این سه وجه را به شکلی صحیح در زندگی‌شان جاری کنند. اگر این امر رخ ندهد و کودک درون را نادیده بگیریم در بزنگاه‌ها با لجاجت‌ها، نحس‌بازی‌ها و کینه‌هایی بی‌جا موقعیت‌ها و روابط خود را تحت‌الشعاع قرار خواهیم داد. علاوه بر این همه عروسک‌های برنامه از تضاد و تناقض بهره می‌گیرند تا ما را متوجه این نکته کنند که چقدر تضاد و تناقض داریم.

«پشه» که سمبل آزار و اذیت است، در این برنامه برای نیش زدن اجازه می‌گیرد و با شرح فتوحاتش می‌خواهد حیل

به خرج دهد و هر بار ناموفق می‌ماند. در عین حال یک ناظر دقیق و علم‌گرا هم هست. آشنایی‌زدایی از یک موجود بیرونی و تبدیلش به کاراکتری ملموس و بامزه می‌تواند توجه ما را به قابلیت‌های متضاد و متناقض روان و سرشت دوگانه خوبی و بدی سرشتین‌مان جلب کند.

کاراکترهای «شباباش» و «دی‌جی» نماینده حقارت‌های درونی و بخش‌های مغفول مانده درونمان نیز هستند. کاراکترهایی که در دنیای بیرون در جایگاهی پایین هستند و به خاطر خودشیفتگی‌های غیرواقعی به پیرامونشان دارند. خواسته‌های غیرمنطقی دارند و می‌خواهند یک شبه ره صد ساله را بپیمایند. آنها نماینده بخش‌های به‌بلوغ‌تر سیده ما هستند.

«قیمه» یادآور آرکی‌تایپ مادرانگی مشدد (دیمپتر) با همان بی‌مرزی‌ها و سنت‌گرایی‌های همیشگی و «کته» یادآور بخش‌های شاد گمشده و شوق‌های بر زبان نیامده ماست. زنی خیالباف که در خوابش خیال رسیدن به جفت روحی‌اش ناممکن به تصویر کشیده شده است (خوابی یادآور سکانسی از «علفزار گریان» تنو آنکلوپولوس). و چرا «مگسی» در نیامده‌ترین کاراکتر مهمونی است؟ به این علت که تضادهای وجودی‌اش پررنگ نیست. «روحی» هم که به صورتی بسیار زیبا فقدان روح در جامعه کنونی ما یادآور می‌شود. غایت روانشناسی تحلیلی و بسیاری از مسلک‌ها و آیین‌ها فهم گوهر روحی انسانی است. روحی که پیونددهنده خودآگاه و ناخودآگاه ماست. روحی که می‌خواهد آواز بخواند و ما سرکوبش می‌کنیم، نادیده‌اش می‌گیریم و این انکار در درازمدت تبدیل به افسردگی و خشم‌های مزمن می‌شود. به خاطر همین علت حال بد و دردهای گاه‌بوی‌گاه وجودی را در نمی‌یابیم. چرا که نخواسته‌ایم مرداب‌های روحی را تشخیص دهیم و با آنها روبه‌رو شویم.

در شرایط کنونی همه ما نیاز داریم هر هفته این برنامه را با دقت ببینیم و از ریزبینی و استفاده درست از امکان‌های روان‌شناسی در این برنامه لذت ببریم. «مهمونی» ما را به ضیافت درون‌مان می‌برد، می‌گذارد صداقت بی‌رحمانه با حس‌هایمان داشته باشیم، دست کودک درون‌مان را می‌گیرد و از او علت خشم، رنجش و لجاجت‌هایش را می‌پرسد و کاری می‌کند بار دیگر به پیرامون‌مان نگاه کنیم. طهماسب و تیم جوان و خلاقش توانسته‌اند یک برنامه سرگرم‌کننده و آموزشی برایمان بسازند. پس کاری که می‌توانیم انجام دهیم، تماشا کردنش، لذت بردن و فکر کردن به موضوع‌های مطرح‌شده در این برنامه موفق است.